

برشی از شورش سیاهان آمریکا، با شعار دست‌ها بالا، شلیک نکن!

تقی روزبه

اکنون بیش از دو هفته است که شهرک فرگوسن با بیست هزار جمعیت که در حومه سنت لوئیس در ایالت میسوری قرار دارد علیه تبعیض نژادی به پا خاسته است. از آن جا که انگشت بر روی رنجی سراسری و جاری در کالبد ایالات متحده نهاد، واکنش‌های گسترده‌ای را برانگیخت.

گرچه تقارن آن با فرودبهمنی از رویدادهای مهم در چهار گوشه جهان، هم چون اعلام جنگ با داعش و بحران اکرین و غزه ... مانع از بازتاب درخور آن گشت. شورش‌هایی که از پانزده روز قبل به خاطر قتل مایکل براون 18 ساله، و علیه رفتار خشونت‌آمیز پلیس با تظاهرکنندگان دامن گرفت و در کشاکش آن پلیس سرپامسلح، یک سیاه پوست معترض دیگر را هم کشت. تاکتیک اصلی پلیس برای کنترل و خاموش کردن اعتراض و شورش توسل به خشونت و سرکوب بود. خواست‌ها و تلاش‌های مکرر مقامات محلی و ایالتی و کاخ سفید برای آرام کردن مردم، نتوانست فوران خشم آن‌ها را فرونشاند. بنظرمی‌رسد که شورش‌کنندگان تاکنون نشانه‌های لازم از سوی کسانی که باید صدایشان را می‌شنویدند دریافت نکرده‌اند. گو این که در روزهای اخیر با ورود دادستان کل آمریکا به صحنه برای بررسی اوضاع و دادرسی و ابراز همدردی او با سیاهان و این که خود بارها در گذشته طعم تلخ تبعیض و برخورد دوگانه پلیس را چشیده است، سیستم حاکم سعی می‌کند که مردم و بویژه جوانان خشمگین را با دادن وعده و وعید دادخواهی آرام کنند. و بر اساس آخرین گزارش‌ها بنظرمی‌رسد از دامنه شورش‌های روزانه و شبانه کاسته شده باشد و اعتراضات در اشکال آرام‌تری جریان دارد.

آیا این واقعه را بر زمینه تصویر پررنگ و جلالی که از جامعه آمریکا توسط مدیای تبلیغاتی و رسانه‌ها پیوسته بر ذهنیت جامعه و جهان حک می‌شود، باید هم چون رویدادی غیر مترقبه به شمار آورد؟ پاسخ هرچه باشد نمی‌توان انکار کرد که ما با یک رویداد تأمل برانگیزی مواجهیم. با رخدادی هم چون اصابت خشم طوفان بر سطح راکدابی که آرامش آن را بهم می‌زند و امواج آن تا بالاترین هرم قدرت جامعه از یکسو و افکار عمومی بدنه جامعه از سوی دیگر امتداد می‌یابد. جنایتی که در یک شهر کوچک با اکثریت سیاه پوست نشین توسط پلیس رخ می‌دهد، در پی غلیان خشم عمومی پژواکی گسترده و سراسری می‌یابد و موجب تشکیل ستاد کنترل بحران شده و سطح مداخله نیز به سرعت از نهادها و مقامات محلی به ایالتی و فراتر از آن به سراسری و مرکزی چون کاخ سفید و دادستان کل و اف بی آی کشیده می‌شود. اعتراض‌های اولیه در پی برخورد خشونت‌آمیز پلیس با تظاهرکنندگان (شلیک گاز اشک‌آور و برقراری مقررات منع رفت و آمد و دستگیری‌های گسترده و...) در شهری که اکثریت آن را سیاه‌پوستان تشکیل می‌دهند، نمی‌تواند مانع سرریز شدن خشم عمومی گردد و اعتراض مردم بویژه جوانان به سرعت رنگ شورش به خودمی‌گیرد و با بی‌اثر شدن اقدام‌ها و هشدارهای پی‌در پی پلیس محلی در اعاده نظم، نظمی که پلیس نیرومند و بیرحم بخشی از آن است، مقامات بالاتر وارد عمل می‌شوند. اوپاما باسیاست هم به نعل و هم به میخ‌زدن، از یکسو مردم را به حفظ آرامش دعوت می‌کند و از سوی دیگر به مقامات و پلیس هم توصیه و بطور ضمنی انتقاد می‌کند که بیش از حدی که لازم است از زور استفاده نکنند.

پایین ترتیب یک بار دیگر پرده از دوگانگی عظیم بین رویه پرزرق و برق و فرامدرنیته جامعه آمریکا و درونمایه سرشار از تبعیض‌های آن به کناری رود و اذهان بسیاری را بخود مشغول می‌کند. بیاد داریم که چندسال پیش هم در سطح و مقیاس دیگری از تبعیض‌ها این جامعه با جنبش وال استریت غافلگیر شده بود. جرقه شروع اعتراض‌ها: در لحظات اول مغز و 5 نقطه دیگر بدن نوجوانی 18 ساله مستقیماً و از نزدیک هدف گلوله پلیس قرار می‌گیرد و از قضا (تصادفاً و طبق معمول!) مقتول یک افروآمریکائی یعنی یک سپاه‌پوست افریقائی تبار آمریکاست. توجیه‌های اولیه پلیس برای ماستمالی کردن فاجعه و افکندن تقصیر به گردن سیاه‌پوست به قتل رسیده، و حتی انتشار فیلم سرقت سیگار از یک مغازه، و استفاده از خشونت برای مقابله با اعتراض‌ها، بیش از پیش بر انزجار و برانگیختگی عمومی از عملکرد پلیس می‌افزاید و مقامات مافوق را، ولوبصورت‌ظاهری، ناچار می‌سازد که از این اقدام همکاران خود برائت بجویند.

"دست‌ها بالا شلیک نکن" به عنوان نماد اصلی اعتراض، اساساً روی خشونت پلیس تمرکز کرده است. چنین نشانه‌ای شاید در شرایط عادی نماد تمکین و تسلیم به قدرت برتر باشد، اما وقتی به نماد جنبش اعتراضی تبدیل می‌شود، به نماد مقاومت و یک دهن کجی و عریان کردن خشونت پلیس تبدیل می‌شود. این دیگر نماد تسلیم و تمکین نیست و به نماد محکوم کردن خشونت و علیه کارگزاران نظم مستقر تبدیل می‌شود. علیه یک جامعه انضباطی-کنترلی که در آن انواع گتوها و تبعیض‌ها و حوزه‌های استحقاقی با تورهای ناپیدا پاسداری می‌شوند.

برشی از این رویداد، چه حقایقی را در برابرمان قرامی دهد؟:

نخستین نکته، آن دوگانگی عظیم بین ظاهر و باطن و جامعه رسمی و واقعی را. عروج یک جنبش ضد تبعیض نژادی در قرن بیست و یکم در کشوری که حتی رئیس‌جمهورش سیاه‌پوست است، قبل از هر چیزی نشان‌دهنده همین شکاف عظیم بین رنگ و جلای ظاهری و جان‌سختی لایه‌های ضخیم تبعیض در اعماق را به رخمان می‌کشد! همزمانی

وجود یک رئیس جمهور سیاه پوست و تداوم تبعیض ها را باید اوج این دوگانگی در سیستمی بشمار آورد که قادر است بطورتوآمان این فرمالیسم و محتوای متضاد با آن را در خود هضم کند* [1]

باز تولید تبعیض ها!

دومین نکته آن که: مسأله صرفاً بر سر بقایای تبعیض و روبیدن آن نیست، بلکه پیچیده تر از آن است. معضل فراتر از آن رویاهائی است که زمانی مارتین لوتر کینگ فقید با زیبایی تمام در خطابه معروف من رویائی دارم سرود و یک به یک آن ها را بر شمرد. نکته آن است که این تبعیض ها امروزه چنان با مناسبات و نظام سرمایه داری در هم تنیده شده اند، که سرمایه داری این تبعیضات را همراه با سیکل باز تولید خود ادغام کرده و به اشکال پیچیده و چه بسا نوینی باز آفرینی می کند. دشواری فقط بر سر تبعیض های سرانه بیکاری و زندان و سرانه های دیگر سیاهان (یعنی توزیع نابرابر فقر و نکبت) نیست، که البته واقعیت دارند، بلکه علاوه بر آن در این واقعیت است که سرمایه داری به همراه نفی شکل رسمی و حقوقی تبعیض ها (که خود زیر فشار جنبش ها صورت می گیرد)، اما محتوای این تبعیضات را تعمیم داده، ساختاری کرده و به بخشی از سوخت و ساز وجودی و سرشتی خویش تبدیل کرده است.

از همین رو این گونه تبعیض ها، در کوچکترین خلل و فرج جامعه اعم از حوزه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رسوخ کرده و عمل می کند. و ما با تبعیض مرکب در حوزه های گوناگونی مواجهیم که سرمایه داری آن ها را نهادی کرده است. تبعیض های سایر جوامع خارجی تبار آمریکائی، تبعیض جنسیتی و سیاست های نئولیبرالیستی اقتصادی و اجتماعی، و جهانی سازی نئولیبرالیستی که منشأ باز تولید جوامع باصطلاح جهان سومی و حاشیه نشینی در بطن جوامع کشورهای غربی است چنان که شورش های انگلستان* و فرانسه به روشنی آن ها را برملا ساخت، همه و همه بیانگر در هم تنیدگی تبعیض های گوناگون با نظام سرمایه داری است. چنان که بیکاری دائمی و یا موقتی که امکان کارایی پایدار برای این جوامع حاشیه ای و تحت فشار را بیش از پیش دشوارتر می سازد. از همین رو مبارزه منفرد علیه تبعیض در این یا آن حوزه که دیگر کمتر رنگ و بوی حقوقی دارد، علیرغم اهمیتش در بسیج کنندگی و دامن زدن به جنبش های اعتراضی، اما به تنهایی نمی توانند کار ساز و رهائی بخش باشند و لازم است که فراتر بروند. به عبارتی دیگر به موازات چنین دگرگونی هائی در ساختار سرمایه، کنشگران در برابر این نوع تبعیض ها ناگزیرند علاوه بر مبارزه علیه تبعیض های مشخص در این یا آن حوزه، در عین حال با ریشه ها نیز به مبارزه به پردازند. پیوند مبارزه ضد تبعیض نژادی (و سایر تبعیض ها) با نظام سرمایه داری و بر همین اساس پیوند جنبش های گوناگون در همبستگی و حمایت از هم و تشکیل جبهه ای مشترک در برابر سرمایه داری اجتناب ناپذیر است. ناگفته نماند که در جنبش فرگوسن گرچه اکثریت سیاه پوست جامعه به حرکت درآمدند، اما کم نبودند سفیدپوستانی که در حمایت و همدردی با آن ها و بدلیل دردمشترک، همدوش با خواهران و برادران سیاه خود به میدان آمدند.

و نکته سوم، بفرمائید! این هم یک جنبش دیگر برای حمله به وضعیت و تغییر آن! تاریخ همواره شاهد به صحنه آمدن جنبش های اعتراضی و شورش محذوفان و استثمارشدگانی بوده است که در اساس و در تداوم و پیوستگی خود نیروی محرکه تغییرات و تحولات بوده اند که در حمله به قدرت ها و طبقات حاکمه، توانسته اند به تناسب توانائی ها و ظرفیت های خود تغییرات مثبتی را در راستای برابری و آزادی رقم بزنند. دست آوردهای جنبش ضد تبعیض نژادی آمریکا نیز رابطه مستقیمی با آن داشته و از جنبش لغو بردگی تا جنبش دهه 1960 از مارتین لوتر کینگ و مالکوم ایکس و شورش دهه 80-90 تا جنبش اعتراضی فرگوسن که دستگاه حاکمه را به تب و تب انداخته، مدیون مداخله و دست بکار شدن آن ها بوده است. حالا پس از دو سال و نیم از جنبش وال استریت، آمریکا بار دیگر در برابر یک جنبش اعتراضی دیگر غافلگیری شود. گرچه نتیجه معمولاً در یک حرکت ضربتی مشهود نمی شود، اما این جنبش ها در تداوم و پیوستگی خود می توانند ترک های بزرگی را در سیستم برای پیشروی های بعدی بوجود بیاورند و در مسیر زمان دگرگونی هائی برسیستم تحمیل کنند. بدیهی است تأثیرگذاری آن ها در گرو به هنگام شدن آن ها با تغییرات و پوست اندازی های سرمایه، شفاف کردن مطالبات و گسترش دامنه عمل خود در پیوند و همبستگی با سایر جنبش هاست.

ضد جنبش ها

بجاست وقتی از ضرورت بهنگام شدن این جنبش ها، سخن می گوئیم به ضد جنبش ها، یا جنبش های نابهنگامی که از موضع ارتجاعی علیه نظم کنونی برمی آشوبند، جنبش هائی که در گوهر خود نه بدیل بلکه هم چون پاره های تن و انگل های پیکره نظام و تغذیه کننده از آن عمل می کنند، و از قضا امروزه با مصائب بی کران عروج بی مهار آن ها بویژه در منطقه خود مواجهیم، نیز اشاره ای بکنیم. ضد جنبش هائی که در عین حال بدلیل سرشت مشترک و اشتراکاتی که با نظام حاکم دارند، خدمات گران بهائی را به نظام سرمایه داری دچار بحران و از جمله فراهم ساختن مستمسک های لازم برای فرا افکنی و مداخله و میلیتاریزه کردن منطقه و جهان انجام داده و بیشترین ضربه را به جنبش های مترقی و رهائی بخش وارد می آورند. نباید فراموش کرد که یکی از مهم تری مشخصات جنبش های نوین، مبارزه با هرگونه سلطه انسان بر انسان، تأکید بر سوژه گی او و حق و امکان گزینش آزاد، ضدیت با اقتدارگرایی و هرگونه اتوریته گرایی است. اما در جنبش های ارتجاعی درست عکس آن یعنی انقیاد و بندگی و توسل به رهبران و اتوریته های مطلق و تحت عناوینی گنگی چون نمایندگی خدا و ولایت و خلیفگی خدا و انجام فرامین الهی و پیامبر، و اعمال خشونت برای تحکیم سلطه حرف اول را می گوید. این ها نه بدیل که تجسم بحران بدیل اند. از همین رو لازم است که بیش از پیش

مرزهای عبورناپذیر جنبش های ارتجاعی و مترقی را در زمانه ای که بار دیگر فضای منطقه بشدت غبارآلود شده است،
تدقیق و شفاف کنیم.

1393-06-02 -24-08-2014

1- * "اوبامای" وال استریت و "اوبامای" مردم کوچه و خیابان

[max-&http://taghi-roozbeh.blogspot.de/search?updated-max=2008-12-04T05:00:00-08:00
results=20](http://taghi-roozbeh.blogspot.de/search?updated-max=2008-12-04T05:00:00-08:00&results=20)

*2- انگلیس شورش به حاشیه رانده شدگان
http://taghi-roozbeh.blogspot.de/2011/08/blog-post_20.html